

ساکن قدیمی محله سمنزقند از فرجام بازیگری اش در سال های دور می گوید

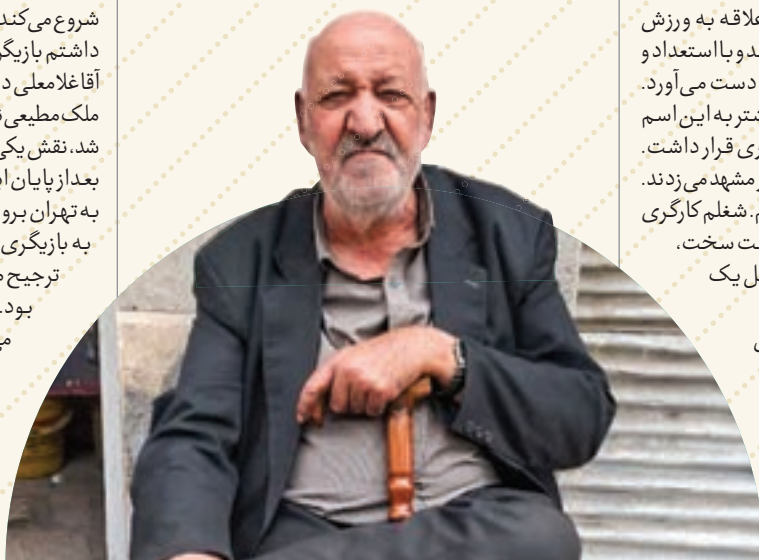
باکلاه شاپو کنار ملک مطیعی



صندوق
خاطرات

● دعوت به بازیگری

آقاغلامعلی در دوران باشگاه و کشتی به توصیه یکی از تهیه کنندگان فیلم بادنیای بازیگری آشنا می شود. او می گوید: چند شب بود که در باشگاه، مردی را می دیدم که همه حرکاتم را زیر نظر داشت. خیلی مشکوک بود. یک شب که تمرینم تمام شد، پیشم آمد و گفت «دوست داری معروف بشوی، مثل محمد علی فردین و ناصر ملک مطیعی در فیلم های سینمایی بازی کنی و عکست را با کلاه شاپو توی روزنامه ها چاپ کنند؟» گفتم چرا که نه!



● جواب منفی به شهرت

غلامعلی جوان در همان استودیو فیلم تست بازیگری می دهد و بعد از تأیید استعداد به عنوان سیاهی لشکر، بازی در فیلم هارا شروع می کند: «برایم مهم نبود که چه نقشی دارم؛ فقط دوست داشتم بازیگر شوم.»

آقاغلامعلی در چند فیلم سینمایی که محمد علی فردین و ناصر ملک مطیعی نقش اصلی را بر عهده داشتند و در مشهد فیلم برداری شد، نقش یکی از نوچه ها و کلاه مخملی های فیلم را بازی می کند. بعد از پایان این سکانس ها تهیه کننده فیلم از او می خواهد که به تهران برود و ادامه فیلم را بازی کند. اما او با وجود عشقی که به بازیگری داشته است، خانواده اش را بر بازیگری و شهرت ترجیح می دهد. می گوید: موقعیت خوبی برایم پیش آمده بود. تهیه کننده هم می گفت «اگر بروی تهران به مرور می توانی نقش های بهتر و مهم تری را بازی کنی.» اما من نمی توانستم خانواده، برادر و خواهرانم را ترک کنم. بعد از ساعت ها کلنجار رفتن، به تهیه کننده فیلم زنگ زدم و گفتم جوابم منفی است. خانواده ام را انتخاب کردم و قید شهرت و معروفیت را زدم.

● شاگرد برتر باشگاه گلکار

غلامعلی فرازی در نوجوانی به دلیل عشق و علاقه به ورزش کشتی در باشگاه «پهلوان گلکار» ثبت نام می کند و با استعداد و کوششی که دارد، موقعیت خوبی در باشگاه به دست می آورد. خودش تعریف می کند: باشگاه حاجی گلکار بیشتر به این اسم معروف بود و در میدان شهدا و نزدیک شهرداری قرار داشت. این باشگاه و شاگردان آن، حرف اول کشتی را در مشهد می زدند. روزها سر کار و شب ها به باشگاه کشتی می رفتم. شغلم کارگری در کوره آجرپزی مرحوم حسین باشی بود. فعالیت سخت، بدنم را حسابی ورزیده کرده بود؛ به همین دلیل یک سرورگردن از بقیه شاگردان باشگاه بالاتر بودم. فرازی در جوانی، حضور در گود های کشتی محلی مشهد را تجربه می کند و به قول خودش چند قند کشتی نیز به خانه می برد. او حتی چند بار برای شرکت در مسابقات رسمی کشتی انتخاب می شود اما بنا بر دلایلی، موفق به حضور در این مسابقات نشده است.

خاطره نوجوان نقاش محله گوهرشاد از هدیه روز پدر

اشک شوق پدر بزرگ



قدردانی از من، اثر را خرید تا تشویقم کند.

● طرح شهید ابراهیم هادی را هم کشیده ای؛ او را از کجا می شناسی؟

سال گذشته بود که تصویر این شهید را در تلویزیون دیدم. بعد از آن درباره او تحقیق کردم و متوجه شدم پهلوان و کشتی گیر بوده است. موضوع جشنواره، طراحی تصویری که از شهید ابودومن هم شهید ابراهیم هادی را انتخاب کردم. طرحم در دوره مقدماتی پذیرفته شد و به مرحله استانی رسیدم که هنوز مسابقات آن برگزار نشده است.

● از چه زمانی فعالیتت را در حوزه موسیقی شروع کردی؟

از دوسال پیش. سنتور نوازی یکی از اقوام رادیده بودم



صدرا امسال با طراحی چهره شهید ابراهیم هادی به مرحله استانی جشنواره خوارزمی راه پیدا کرد و امیدوار است بتواند با اجرای طرح های بعدی به مرحله کشوری و مقام اول این جشنواره در رشته سیاه قلم برسد. آیدا سلطانی، دانش آموز کلاس هشتم محله گوهرشاد، علاوه بر طراحی سراغ موسیقی و عروسک بافی هم رفته و در این رشته های هنری هم خوش درخشیده است.

● چه شد که سراغ سیاه قلم رفتی؟

از کودکی به طراحی علاقه داشتم. کار با مداد سیاه برایم لذت بخش تر از کار با مداد رنگی بود. هر بار با مداد رنگی طرحی را رنگ می زدم، دیگر زیبایی اول را نداشت و به نظرم ساده آن زیباتر بود. برای همین کار با مداد سیاه را بیشتر دوست دارم.

● برای طراحی آموزش دیده ای؟

اوایل خودم از فضایی مجازی طرح ها را انتخاب می کردم و با تمرین زیاد می کشیدم ولی از یک سال قبل، آموزشگاهی نزدیک خانه باز شده و در کلاس طراحی آنجا شرکت کرده ام و کارهایم قوی تر شده است.

● از آثار طراحی ات به کسی هدیه داده ای؟

به مناسبت روز پدر تصویر پدر بزرگم را طراحی کردم و به او هدیه دادم. وقتی چهره اش را دید، از خوشحالی اشک شوق ریخت و بغلم کرد. یکی دیگر از تصویرهایی که کشیدم، عکس استاد سنتورم بود. ولی استاد برای

وصدای آن را دوست داشتم؛ برای همین این ساز را انتخاب کردم.

● در جشنواره های موسیقی حضور داشته ای؟

امسال در بخش موسیقی جشنواره خوارزمی حضور داشتم؛ اما فرصتم برای تمرین کم بود و نتوانستم در این جشنواره، امتیاز لازم را کسب کنم. ولی به مناسبت روز دختر در مدرسه سنتور نواختم.

● با موسیقی و طراحی چه چیزی را تجربه می کنی؟

وقتی شروع به نواختن ساز می کنم یا طرحی را روی کاغذ اجرا می کنم، از همه چیز فارغ می شوم و دنیا بی بابت های موسیقی یا خطوط طراحی پرمی شود.

● ظاهرا عروسک بافی هم بلدی. این هنر را کی و چطور شروع کردی؟

دو سال پیش، مادرم عروسک می بافت و من هم این هنر را از او یاد گرفتم. در مدرسه خواهر بزرگم نمایشگاه برگزار شد و او همان جا عروسک ها را برایم فروخت. فروش آن ها انگیزه ام را برای ادامه کار هنری بیشتر کرد.

● برنامه ات برای آینده چیست؟

دوست دارم پلیس شوم. آن ها افراد شجاعی هستند و بدون ترس مجرم ها را دستگیر می کنند. هر وقت پلیس خانمی را از نزدیک می بینم، شروع به پرسیدن سؤال های مختلف درباره کارش می کنم؛ مثلاً اینکه تا به حال کسی را دستگیر کرده است یا نه. در کنار این حرفه، نقاشی و موسیقی را هم حرفه ای ادامه می دهم.